شنبه ۲۶ مرداد ۱۳۸۱
سال هفدهم - شماره ۴۷۹۸

توصیه‌ای از یک منافق به منافقین

○یک عضو سابق گروهک منافقین باابراز نگرانی از فرهنگ شهادت در ایران به منافقین توصیه کرد فکر حمله به ایران را از سر خود خارج کنند!

حسین باقرزاده عضو سابق گروهک منافقین که با نوشتن مقاله‌ای اهانت‌آمیز درباره آیات قرآنی قصاص باعث لغو امتیاز روزنامه نشاط و محکومیت شمس‌الواعظین، باقی و لطیف صفری شد در مقاله‌ای در یک سایت اینترنتی با یادآوری به هلاکت رسیدن برادر و برادر همسرش و تعدادی دیگر از بستگان خود در عملیات مرصاد به گروهک منافقین توصیه کرد فریب وعده‌های داده شده برای حمله به ایران را نخورند. زیرا در ایران فرهنگی وجود دارد که بر اساس آن، کودکان و جوانان ایران برای پاسداری از دین، خود را به زیر تانک می‌اندازند. گفتنی است سازمان منافقین مستقر در عراق در قبال اخذ امتیازات از آمریکا به اربابان خود وعده داده بودند که همزمان با حمله آمریکا به عراق آنها نیز به برخی استانهای ایران حمله کنند.

یکشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۸۱

۲۸ مرداد ۸۱

یکشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۸۱
۹ جمادی الثانی ۱۴۲۳
۱۸ اگوست ۲۰۰۲ ■ شماره ۱۴۲۳ ■ سال پنجم

توصیه یک منافق به منافقان دیگر

رسالت در ستون شنیده‌ها و نکته‌های خود نوشت:
یک عضو سابق گروهک منافقین با ابراز نگرانی از فرهنگ شهادت در ایران به منافقین توصیه کرد فکر حمله به ایران را از سر خود خارج کنند!
حسین باقرزاده عضو سابق گروهک منافقین که با نوشتن مقاله‌ای اهانت‌آمیز درباره آیات قرآنی قصاص باعث لغو امتیاز روزنامه نشاط و محکومیت شمس‌الواعظین، باقی و لطیف صفری شد در مقاله‌ای در یک سایت اینترنتی با یادآوری به هلاکت رسیدن برادر و برادر همسرش و تعدادی دیگر از بستگان خود در عملیات مرصاد به گروهک منافقین توصیه کرد فریب وعده‌های داده شده برای حمله به ایران را نخورند. زیرا در ایران فرهنگی وجود دارد که بر اساس آن، کودکان و جوانان ایران برای پاسداری از دین، خود را به زیر تانک می‌اندازند. گفتنی است سازمان منافقین مستقر در عراق در قبال اخذ امتیازات از آمریکا به اربابان خود وعده داده بودند که همزمان با حمله آمریکا به عراق آنها نیز به برخی استانهای ایران حمله کنند.

حسین باقرزاده: اگر صورت بگیرد فاجعهٔ بزرگی خواهد بود...

آیت الله بی. بی. سی، ۲۴ مرداد ۸۱

به نظر حسین باقرزاده، سازمان مجاهدین خلق پیش از این هم نشان داده که برای دست زدن به حرکتهای انتحاری آمادگی دارد و اکنون نیز احتمال می‌رود که این سازمان بار دیگر به حرکت انتحاری دیگری دست بزند. حسین باقرزاده: از آن جا که در گذشته هم مجاهدین نشان دادند که در عملیات نظامی بیش از آن چه که به ... سرانجام عملیات بیندیشند و این که عملیات چقدر می‌تواند از نظر نظامی موفق باشد، به اصطلاح نقش قهرمانانه مسأله می اندیشند و به تلفاتشان هم زیاد توجه نمی کنند این احتمال واقعاً واقعی است و نمی شود از نظر دور گرفت و به نظر من اگر صورت بگیرد فاجعهٔ بزرگی خواهد بود. چون به هر حال برخلاف آن حمله یی که در ۱۴ سال قبل کردند با تلفات سنگین مواجه شدند در این شرایط مسلم تلفات هم زیاد خواهد بود و چنین حمله یی جز یک خودکشی دقیق نظامی و شاید سیاسی بیشتر نباشد.

پاسخ به یاوه‌های غلامحسین باقرزاده

وقتی مطالب «غلامحسین باقرزاده» را در سایت وزارت اطلاعات به تاریخ ۲۳ مرداد۸۱ و مصاحبه اش را در کنار شاگرد جلاد اوین «سعید شاهسوندی» دیده و شنیدم و به دنبالش بازتابهایش را در ورق پاره های رژیم، اولین لحظاتم این بود که با چه وقاحت غیرقابل تصوری و با چه سخافت باورنکردنی و با چه کلمات هرزه درایانه یی که فقط درخور فرهنگ ساواك شاه و اطلاعات شیخ است خونخواه شهادت شهیدان و غمخوار جان مجاهدان و رزم‌آوران گردیده است. آخر وصیتنامهٔ همسر شهیدم کاظم باقرزاده، که در زمان شهادت بیش از ۵۰سال داشت، منتشر شده و موجود است و معلوم نیست که این تفالهٔ بی مایهٔ فرهنگ شیخ و شاه چگونه به خود اجازه می دهد شهیدان یک ملت را صغیر و ناآگاه تلقی کند؟

اگر کمی چریدن در مرتع دنائت را کنار بگذاری و کمی گذشته ها را مرور کنی، خیلی خوب به یاد می آوری که او به دنبال چه ارزشهای والای انسانی و مبارزاتی و تا کجا عاشق و شیدای راه و آرمان مجاهدین بود. قطعاً فراموش نکرده ای بعد از آن مقالهٔ مفتضحی که در سال۶۳ در ایرانشهر نوشته بودی و او تازه از پاریس و نشست شورا به لندن برگشته بود و سر میز غذا متوجه شد که نوشتهٔ توست، چه حالی شد؟ من تا آن روز کلامی حتی به تندی از او نشنیده و ندیده بودم اما به چشم دیدم و به گوش شنیدم که چگونه بر تو خروشید و خشمگین شد.

یک روز با دلگی پاچهٔ مجاهدین را به خاطر شهدای گذشته و آیندهٔ آنها می گیرد و یک روز (در نیمروز ۱۳اردیبهشت ۸۱) خونخواه لاجوردی می شود که چرا مجاهدین با مجازات او عدالت را از چنگ سفیه عالیقدری مانند ایشان ربوده و عدالت را کشته اند!! آخر خوشرقصی برای لاجوردی و عسکراولادی، که اول کسی بود که در دی ماه گذشته ترس و نگرانی خود را از «فروغ۲» اعلام کرد تا کجا؟

به خاطر مسئولیتی که در «واحد تحقیق شهدا و اسرای انقلاب نوین ایران» دارم روزی نیست که دهها گزارش و پرونده از رذالتها، جنایتها، شکنجه ها و ددمنشیهای لاجوردی و دژخیمان نظیر او را نخوانم و از آن همه جنایت، که فقط بخش اندکی از آنها منتشر شده، به این خبیثان لعنت نکنم. این جاست که هرفرد باوجدان و باشرف در برابر همین مجاهدین و رزم‌آوران آزادی که از همه چیز خود برای سرنگون کردن این رژیم دست شسته اند، خاضع می شود و درود می فرستد.

آری من هیچ وقت در عمر پنجاه و چند ساله ام این قدر احساس خوشبختی، سرافرازی و افتخار در درون مجاهدین نداشته ام. از این که با فرزندان و خویشاوندانم، مجاهد باشم و مجاهد بمیرم به خود می بالم. زندگی در نکبت و زانو زدن و کمر خم کردن دربرابر ارتجاع خون‌آشام ارزانی حیواناتی باد که از خصایص و آرمانها و غیرت و شرافت انسانی و میهنی به دور هستند.

من در زندگی عادی گذشتهٔ خود هیچ چیز کم نداشتم. با کلمات هم بازی نمی کنم. بنابراین با تمامی صداقت و عشق و ایمانم به صراحت می گویم این جا در پرتو انقلاب انسان ساز و رهاییبخش «مریم رهایی» به ارزشهایی رسیدم و غرق نعمتهای معنوی هستم که حاضر نیستم یک لحظهٔ آن را با تمام دنیای قبلی عوض کنم و خدا را هزاران بار روزانه شکر و سپاس می گویم که با همهٔ ضعفها و کوتاهیهایم مرا در این سفر هدایت کرد و «مسعود و مریم» را چراغ راهم قرارداد... و چه سعادت، افتخار و آرزویی فراتر از این که در اثبات حقانیت مبارزهٔ آزادیبخش مردم ایران و رهبریم، خودم و فرزندانم فدا شویم.

فرشته اخلاقی ـ ۲۵ مرداد۸۱

حرفهای غلامحسین باقرزاده (بخوانید غلام یونسی)، پس از ۱۴ سال در مورد عملیات کبیر فروغ جاویدان، به خصوص اظهار لحیه های خنده دار نظامی(!) او مسخره تر از آن است که نیاز به پاسخگویی داشته باشد. این موضوعی است که تاریخ ایران هم اکنون نیز گواه آنست و درخشش و حقانیت آن هر روز بیشتر و بیشتر می شود. هم چنان که مزخرفات چندش آوری که به نام «ایدئولوژی مرگ» سرهم کرده، قبل از این که کسی را بفریبد، بیانگر عقب ماندگی فهم و شعور و میزان فرومایگی عنصری است که این چنین هم خط وزارت اطلاعات آخوندی، درونمایهٔ ننگین خود را بیرون می ریزد. قطعاً در این منطق رذیلانه که سردمدار آن وزارت اطلاعات است، قبل از مجاهدین، باید انبیا و مصلحین و همهٔ انقلابیون تاریخ از حضرت علی و امام حسین تا مصدق و فاطمی و سردار جنگل را محکوم کرد و از ابوسفیان و معاویه و یزید پشتیبانی نمود! هم چنان که با بی شرمی و وقاحت تمام، اعدام انقلابی لاجوردی را نیز محکوم می کند.

در هر صورت با توجه به این که من هم متأسفانه یکی از «اقوامی»(!) هستم که نامبرده جهت خوش آمد آخوندها و وزارت اطلاعات سنگ آنها را به سینه زده، ضروری دیدم جهت جلوگیری از هر گونه سوءاستفادهٔ احتمالی پاسدار سیاسی مزبور چند نکته را به طور خلاصه عنوان کنم:

۱ـ من سعید باقرزاده ۳۳ساله، یکی از همان «کودکانی» هستم که بنا به ادعای نامبرده «پس از رسیدن به سن رشد علیرغم میل خود به عراق انتقال یافته اند»! حال آن که من در سال۶۴ و پس از اصرار و تقاضای مکتوب خودم بالاخره توانستم موافقت مسئولان را کسب کرده و به نزد مجاهدین به جوار خاك میهنم بشتابم و از آن زمان تا کنون به این «میل» من جهت ماندن در این جا -یعنی در بطن مبارزه برای آزادی میهنم- روز به روز افزوده شده است و مانند هر مجاهد خلق دیگر آن را بالاترین شرف و افتخار خود می دانم.

۲ـ این «عموی فرومایه» سپس می افزاید «پس از پخش این فحش نامه، مجاهدین هرگونه ارتباط این بستگان را با من و همسرم قطع کردند»(!) زهی وقاحت! چون سابقهٔ قطع رابطه من و سایرین با وی به زمانی برمی گردد که هنوز در خارج کشور بودیم و قبل از این که علت سیاسی داشته باشد، بدین خاطر بود که شخصاً در وی حداقل عاطفه و ارزشهای انسانی را نمی دیدم. عجیب است کسی که اکنون برای «اقوام» خود اشک تمساح می ریزد، از همان سالها فردی بود که به دلیل عدم سنخیت با ارزشهای انسانی، همه از او دوری می کردیم و متنفر هم بودیم.

۳ـ اما چیزی که بیش از همه آدمی را برآشفته می سازد، ادعاها و خط و نشان کشیدنهای کثیفی است که در خدمت و هم خط با وزارت اطلاعات نسبت به تهاجم ارتش آزادیبخش و سرنگونی رژیم آخوندها ردیف می کند و در کمال پستی و دنائت به زعم خود هشدار می دهد «اگر در ماجراجویی جدید به هر یک از آنها [اقوام خودخوانده] صدمه یی برسد، مسئولیت آن تماماً به عهدهٔ رهبری مجاهدین خواهد بود». در این رابطه باید گفت غلط زیادی موقوف!

۴ ـ من هم مثل سایر مجاهدین و برخلاف تفکر عقب افتاده و خائنانهٔ امثال شما در عملیات سرنگونی در روز موعود، قصد و انگیزه ام تار و مار کردن مزدوران دشمن و متجاوزان به حقوق مردم و در یک کلام، جنگ جانانه است. جنگی که سرنوشت پیروز آن سالهاست که رقم خورده و پشتوانهٔ آن رزمندگان مجاهدی هستند که به یمن رهبری پاکبازشان قلبی مالامال از سرزندگی، سرشاری و عشق به خلقشان دارند و به همین دلیل خواهید دید که هیچ چیز جلودارشان نخواهد بود و غاصبان آزادی و حق حاکمیت مردم را جارو خواهند کرد. یعنی همان چیزی که آخوندها، وزارت اطلاعات و طعمه های آن از قبیل شما، به شدت از آن وحشت دارند.

سعید باقرزاده ـ ۲۴ مرداد ۸۱

وقتی ناسزاهای غلامحسین باقرزاده و فحاشی دیوانه وار او را علیه مجاهدین و رزمندگان ارتش آزادیبخش دیدم در لحظه به ذهنم زد چه شده که وزارت اطلاعات این قبیل فسیلها را به صحنه فرستاده است؟ معلوم نیست چه شده که ناگهان بعد از ۱۴-۱۵ سال یاد خانواده و بستگانش می افتد؟ خوب بود که حداقل در آخر خط ذلت، ذره یی شعور و شرف انسانی کسب می کرد و خود را از لجنزار رژیم آخوندی نجات می داد.

هر چند برایم خیلی انزجار آور است که حتی به این فکر کنم که با این مزدور متأسفانه رابطهٔ خانوادگی دارم چه برسد به این که با او ارتباطی داشته باشم، ولی چون از بستگان نزدیکش در مجاهدین و برادرزاده هایش نام برده است، وظیفهٔ خودم می دانم (به عنوان برادرزاده) پاسخ خودم را بدهم:

اولاًـ روشن باشد که نسبت خانوادگی با او جز بر نفرت ما نمی افزاید و بهتر است اصلاً این موضوع را وسیلهٔ سوءاستفادهٔ سیاسی و خوش خدمتیهایش به رژیم آخوندی قرار ندهد. شهدای مجاهدین ازجمله پدرم نیز صاحب دارند و هیچ ربطی به وی نداشته و نخواهند داشت.

ثانیاًـ چیزی که در این نوشته موج می زند ترس و وحشت عجیب و غریب از عملیات نظامی آتی مجاهدین است. البته نمی دانم به چه دلیل به منبع آن خبر یعنی عسگراولادی و مزدوران از راه رسیدهٔ اطلاعات اشاره یی نمی کند، درحالی که ژست ابلهانه و میان تهی روشنفکری هم می گیرد. خوب بود جرأت و صداقت می داشت که بیان کند چه منافعی در پابرجا بودن این رژیم دارد که نسبت به تهاجم علیه آن و به خصوص نسبت به نبرد سرنگونی، این چنین هیستریک می شود.

ثالثاًـ خوب است به این سؤال جواب دهد که چه چیزی باعث جذب جوانان به مجاهدین و ایدئولوژی انقلابی رهاییبخش آنها می شود؟ و چرا کسی سراغ او و ایدئولوژی حقارت نمی رود. به خصوص که ایشان در این رابطه کم هم تلاش نکرد. بهتر است آقای هالوی وحشت کرده از راه دور، که این قدر هم مدعی فهم! هستند، یکبار صادقانه این تناقض را حل و فصل نموده و به این انتخابهای مقدس توهین نکند و برای مطامع کثیف خود و اربابان سیاسی و مسلکی اش وارد این حیطه ها نشود.

رابعاًـ من هم به عنوان یک مجاهد خلق، برخلاف چرندیات او افتخارم رزم، پایداری و جان دادن در راه رهبری و آرمانم می باشد که چیزی جز آزاد کردن مردم کشورم از لوث وجود رژیم پلید آخوندی نیست. این هم چیز پیچیده یی نیست که این جناب از فهم آن عاجز باشد. کافی است کمی سرش را از آخور خاتمی و وزارت اطلاعات خارج کند تا دنیای اطراف خودش را ببیند.

بی شک روز عملیات آخر مجاهدین فراخواهد رسید و این رژیم پلید جارو خواهد شد و البته روسیاهی به ذغال خواهد ماند و روز داوری بزرگ خلق فراخواهد رسید.

سارا باقرزاده ـ ۲۵ مرداد۸۱

«غلامحسین باقرزاده» درپوش دلسوزی برای بستگان، عملیات فروغ جاویدان را بهانه کرده و برای آخوند یونسی سر و دم تکان می دهد. در حالی که یکایک ما از او بیزاریم.

آخر تو را چه به این که از فدای بیکران و سالیان رزم مجاهدین چیزی بفهمی؟ ما به ازای چه مزدی این دنائت را پذیرفتی؟ از نظر تو، گذشتن از جان و خانمان برای سرنگونی رژیم و آزادی خلقی اسیر عملی ضدانسانی و دیوانه وار است. ای ننگ برتو.

ای بزدلی که هیچ گاه صفای فدا و پرداخت قیمت مبارزه را نچشیده ای، تو که علیرغم همهٔ اشرافت به ماهیت رژیم پلید خمینی و آشنایت با مجاهدین و مقاومت، به زندگی ننگین و مادون انسانی روی آوردی، حداقل همین را بس می دانستی و گورت را گم می کردی. تو را چه به حرف زدن از مجاهدین و رهبری ما؟ تو را چه به دلسوزی و استمداد انسانی برای جلوگیری از فدا شدن ما!؟ خوش خدمتی برای آخوندها تا کی؟!

تو که نیازمندی و عشق همهٔ ما به مبارزه را خوب دیده و می دانستی، تو که پیوستن تک تک ما (به قول تو بچه ها) را به سنگر مبارزه از نزدیک دیده ای و اگر فراموش نکرده باشی چقدر تو برای ممانعت از پیوستن ما تلاش کردی، چرا که به محض رسیدن به خارج آن چنان غرق در زندگی پست و حقیر خود شده و تمام رنج و شکنجه و خون شهدا و اسرا و تمامی درد و مصیبتهای مردممان را از خاطر برده و فراموش کردی که فقط به فکر زندگی خود بودی.

مگر فراموش کرده ای که چگونه تلاش می کردی ما را از مبارزه برای آزادی مردم و پیوستن به ارتش آزادی باز داری؟ مگر پشت پا زدن به زندگی مرفه و انتخاب مقاومت و نبرد برای سرنگونی رژیم آخوندی را تقبیح نمی کردی؟

حالا هم در رخوت فرنگ و برای خوش خدمتی و چاکری آخوندها بدجوری دچاراشتباه محاسبه و شارلاتانیسم شده ای. به طوری که سطر سطر جملات و مطالب تو بوی تعفن وزارت اطلاعات را می دهد:

جنازه های ساکت متفکر
جنازه های خوش برخورد، خوش پوش، خوش خوراك
در ایستگاههای وقتهای معین
و در زمینهٔ مشکوك نورهای موقت
و شهوت خرید میوه های فاسد بیهودگی
آه...

باش تا زودتر از آن چه که تو و امثال تو و آخوند یونسی می پندارید، آتش سلاحهایمان ریش و ریشهٔ این رژیم سفاك را بسوزاند.

جان و همهٔ هستی مان، در این راه نثار کردنی است. راه آزادی خلق تنها با درهم کوبیدن و انهدام تمامیت این رژیم هموار می شود. به امید آن روز زنده ایم و مفتخریم اگر سرببازیم.

درود بر مسعود و مریم رجوی

سیما باقرزاده ـ ۲۵ مرداد ۸۱

ترهات اخوی آن چنان مورد پسند آخوندها بود که بلافاصله از طرف روزنامه های دست نشاندهٔ رژیم چه از نوع دوم خردادی آن که توسط شکنجه گران جلد عوض کرده منتشر می شود و چه از نوع فداییان اسلامی آن مورد استقبال قرار گرفت. مشمئز کننده این که وی برای پنهان کردن موضع ننگین خود، سعی می کند عواطف وعلائق خانوادگی را پوش رذیلانه ترین و خائنانه ترین حملات به سازمان مجاهدین ورهبری پاکباز آن قراربدهد، اما فایده ندارد و در همه جای این لاطائلات دم خروس از زیر قبای آخوندی او بیرون می زند.

درمورد روابط عاطفی به بستگان، قبل از هرچیز، کسی بایستی از آن صحبت کند که عاطفه وعلاقه یی به خلق خودش داشته باشد. اما کسی که حتی در شرایط قتل عام زندانیان سیاسی با سکوت خودش این قتل عام را تأیید کرده؛ کسی که خون شهدای خلق را که هرگز او را برادر خود خطاب نمی کنند واز او ومواضع ننگین او بیزارند، وجه المصالحهٔ رفتن به زیر عبای آخوندی قرارمی دهد، حق ندارد از عاطفه و علاقه به بستگان صحبت کند.

عجبا که برای فرزندانی که خودشان رشید وبالغ و آگاه و صاحب اراده و اختیار و در یک کلام تصمیم گیرندهٔ مسیر زندگی خود هستند گذشته از این که پدران ومادرانشان درسازمان مجاهدین حضور دارند و قبل از هرکس و بیش از هرکس دیگر حق دارند در مورد سرنوشت فرزاندانشان نظر بدهند، اشک تمساح می ریزد و رذیلانه مدعی است که اینهارا بدون خواستهٔ خودشان به عراق اعزام کرده اند گویا خودشان حق تصمیم گیری ندارند.

فرزندان من نزدیک به ۱۰ سال دراروپا بدون هیچ گونه ارتباط مستقیمی با سازمان مجاهدین زندگی می کردند و طی این مدت خیلی از پاسداران سیاسی خمینی ومزدوران وزارت اطلاعات و ضدانقلابیون ازجمله عموی «فرومایه»شان، تلاش فراوانی کردند که روی آنها تأثیر گذاشته و آنها را از سازمان مجاهدین و والدینشان دور کرده و مانع پیوستن آنها به ارتش آزادیبخش بشوند. ولی آنها در اوج آگاهی با انتخاب انقلابی خودشان مانند هر ایرانی آزادهٔ دیگری تمامی امکانات رفاهی موجود درخارج کشوررا رها کردند تا به دامان خلق و بازوی پراقتدار آن ارتش آزادیبخش به پیوندند و به وظیفهٔ میهنی خودشان که شرکت در نبرد سرنگونی رژیم خمینی است عمل کنند. چراکه مانند هرایرانی باوجدان می فهمیدند که تا زمانی که آخوندها سرکار هستند و درایران چنین جنایاتی می کنند هیچ خانواده یی امکان زندگی کردن ندارد و بنابراین نمی توان ساکت نشست.

حال، بگذارید که او جای قاتل و قربانی را عوض کند، هر انسان آزاده و باشرفی از این همه لودگی منزجر می شود.

رضا باقرزاده ـ ۸۱/۵/۲۸

حسین باقرزاده در اطلاعیه اش با اشاره به خبر «وحشت اثر» آمادگی ارتش آزادیبخش برای انجام عملیات فروغ۲ می گوید: «من به صراحت اعلام می کنم که مجاهدین ضامن حیات تک تک بستگان نزدیک من هستند و اگر در این ماجراجویی جدید به هر یک از آنان صدمه یی برسد مسئولیت آن تماماً به عهدهٔ رهبری مجاهدین خواهد بود».

خطاب به این خائن سیاسی می گویم: بستگان تو در وزارت اطلاعات آخوندی و کاخ مرمر و سعدآباد نشسته اند. اگر هم نگرانی از جانب تو وجود دارد، نگرانی و ترس از حرکت نهایی ارتش آزادیبخش است و نگران حیات سیاسی و فیزیکی همپالکیهای خودت هستی.

با این حال برای خودم این سؤال پیش آمد که چرا در جریان جنگ کویت که مهیب ترین بمباران تاریخ بود چنین نگرانی و چنین احساساتی نسبت به بستگان خودت نداشتی؟ و یا چرا در جریان پرتاب ۷۷موشک کشتار جمعی اسکاد ـ ب، که از جانب آخوند خاتمی ظرف چند ساعت به قرارگاههای مجاهدین شلیک شد، چنین نگرانی نسبت به حال ما نداشتی؟ و یا حملات تروریستی متعدد رژیم که بر روی قرارگاهها و ترددات مجاهدین انجام شد؟ آیا در این وقایع که رخ داد و حادث شد هیچ گاه دچار نگرانی نشده بودی که حالا فقط با یک خبر مجعول این قدر نگران و آشفته حال شده ای؟

در قسمتی دیگر از این اطلاعیه اش به «وظیفهٔ انسانی همهٔ ایرانیان آزاده و انسان دوست» اشاره کرده است که «برای جلوگیری از این فاجعه دست به کار شوند».

در این رابطه این سؤال پیش می آید که چرا در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال۶۷ «وظیفهٔ انسانی» خود را فراموش کرده بودی؟ آیا این قتل عام برای شما فاجعه محسوب نمی شد و آیا این قدر ارزش نداشت که به «وظیفهٔ انسانی» خود برای ممانعت از اعدام و قتل عام ۳۰هزار تن از زندانیان مجاهد اقدامی بکنید؟

بالعکس درست در همان ایام، در اوج پستی و رذالت لبهٔ تیز شمشیر خود را به سمت مجاهدین گرفته بودی و شهدای آنها را ازجمله پدر شهیدم کاظم باقرزاده را با عناوینی چون «از دست رفتگان» و پیروان «ایدئولوژی مرگ» مورد توهین قرار دادی. راستش این است که ایدئولوژی مجاهدین رودرروی «ایدئولوژی پفیوزی» قرار دارد. تا تو باشی که دگر جفتک بیجا نزنی!

و اما در رابطه با کینه توزی اینها به رهبری مجاهدین باید گفت: کینه توزی شما به رهبری مجاهدین که آن را از امام گور به گور شدهٔ خودتان به ارث برده اید جز بر شرف و افتخار و سرفرازی این نسل و اعتماد هر چه بیشتر مردم به این رهبری نمی افزاید و شما نیز می توانید در این کینه توزی حیوانی و هیستریک خود نسبت به رهبری پاکباز مجاهدین آن قدر بر سر و دهان خود بکوبید و آن قدر بسوزید تا از نفس بیفتید. ولی این را بدانید که ما مجاهدین هرگز از خیانتهایی که شما در این مقطع تاریخی نسبت به خلق و مبارزه داشته اید، نخواهیم گذشت.

ما مجاهدین برآنیم که ریش و ریشهٔ تاریخی ارتجاع و استعمار را از میهن خود بکنیم و مبارزات صد سالهٔ مردممان را به بار نهایی خود بنشانیم.

مرگ بر رژیم خمینی- درود بر رجوی

سلمان باقرزاده مجاهد خلق و رزمندهٔ ارتش آزادیبخش
۲۵ مرداد ۸۱

اراجیف کثیف و ادعاهای موهوم حسین باقرزاده در رابطه با عملیات کبیر فروغ جاویدان و این که وی ادعا کرده مجاهدین می خواهند در فروغ دیگر شرکت کرده و باز هم تعدادی دیگر را به کشتن بدهند و دراین رابطه خواستار ضمانت حیات تک تک بستگان نردیکش از مجاهدین و مشخصاً رهبری سازمان شده است، خیلی برایم تعجب آور نبود. چرا که این روزها پس از شکستهای پی درپی رژیم آخوندی و وزارت اطلاعاتش از مجاهدین در رابطه با طرحهای تروریستی و افشاگری سازمان دررابطه با کارتهای سوختهٔ آخوندها، وزارت اطلاعات رژیم نیازمند استفادهٔ هر چه بیشتر از همهٔ برگهایش می باشد، تا شاید به زعم خودش بتواند جلو حرکت انقلابی را بگیرد.

طبعاً آخوندهای جنایتکار که سرنگونی خود را قریب الوقوع می بینند، از هر خائن و بریده و وامانده یی استفاده می کنند که یکی از آنها هم حسین باقرزاده است. مردك ابله، علیرغم همهٔ دعاوی فرنگی مآبانهٔ سوپردموکراتیک، به نحوی حمارگونه، در نقش قیّم و ولی فقیه رزم‌آوران آزادی و آن چنان که گویی با مشتی صغار مواجه است، با سخافت از رهبری مقاومت سلامت و حیات تک تک بستگانش را طلبکاری می کند. به همین دلیل من که یکی از بستگان وی (پسرخاله) در مجاهدین و ارتش آزادیبخش هستم خطاب به این «ریخماسو»ی فرنگی می گویم: اصلاً خود را نیازمند به این نمی بینم که از طرف وزارت اطلاعات رژیم آخوندی برای من و امثال من اشک تمساح بریزی. کسی که زیر قبای آخوند خاتمی خزیده و زیر پوشش «حقوق بشر»ی روی مجاهدین لجن پراکنی می کند، لابد با این تشبثات می خواهد که چند صباحی دیگر حیات ننگین این رژیم را طولانی ترکند. اما خوب است بدانی که رژیم آخوندی آخرین مرحله را درسراشیب سقوط می گذراند.

مرگ بر رژیم خونخوار آخوندی
درود بر رجوی ـ زنده باد رئیس جمهور برگزیدهٔ مقاومت

مهدی حلوایی ـ ۸۱/۵/۲۹

با سلام به عموی دلسوزم حسین

از این که بعد از چندین سال به فکر بستگان و «برادرزادگان عزیز»ت افتادی و دورادور مراقب هستی که مبادا ما به دلیل کمبود عقل و شعورمان، خدای ناکرده جانمان را که ظاهراً برای «عمو جان» خیلی عزیزتر از خودمان است، بیهوده هدر دهیم، خیلی سپاسگذارم.

فقط یک سؤال برایم ایجاد شد و آن هم این که چرا عموی دلسوزتر از پدرم! هر بار با شنیدن خبر فروغ و سرنگونی این طور قلبش به تاپ تاپ می افتد. اما وقتی که رژیم با ۷۷موشک اسکاد «عزیزان و فرزندان مردم» را مورد هدف قرار می دهد، هیچ صدایی از او بلند نمی شود؟ نکند که زبانم لال، دمش به حاجی خاتمی وصل است؟!

اما کسی برداشت غلط نکند، عموی من دورادوررر... مبارزه اش را ادامه می داد و هر از گاهی هم برای نشاط و نیمروز مقاله می نوشت. لابد موقع موشکباران هم درگیر نوشتن همین مقالات بوده است و دیگر فرصت نکرده است. اصلاً من بروم خدا را شکر کنم که یک عمویی دارم که برایم مقاله می نویسد. عموی بقیه که اصلاً هیچی برایشان نمی نویسند. آخر عموی من خیلی مهربان است، عزیز «کودکان» است! مقداری هم عزیز آخوندها و سایتهای اطلاعات و آیت الله بی. بی. سی است. جانش چه عمویی دارم!

می دانم که عموجان ضد هرنوع خشونت از هر بابت و به هردلیلی که منجر به کشته شدن هر موجود زنده یی شود، است و از نظر جناب ایشان فرقی بین انسان و حیوان در این زمینه نیست. لذا هم اعدامهای لاجوردی را محکوم می کند و هم اعدام انقلابی خود لاجوردی را، هر چند که مرگ لاجوردی به مراتب هولناکتر بود. چرا که بعد از اعدام ۱۲۰۰۰۰ نفر، باکشته شدن او دیگر این امکان نیست که از او بپرسیم که انگیزه اش برای این کار چه بوده است!

اما خوب چکار کنم هرچقدر هم که من سعی می کنم توضیح دهم، عمو حسین کماکان نگران جان ماست و واقعاً شب و روز ندارد!

یاد یک خاطره یی از عموی دیگرم کاظم باقرزاده که در فروغ شهید شد، افتادم که از یکی از رزمندگان شنیدم. این روزها «عمو حسین» سنگ «مردن» او را به سینه می زند و به جای این که یقهٔ آخوندهای جانی را به خاطر کشتار مجاهدین بگیرد، انگشت اتهام را به سوی سازمان دراز کرده است که چرا او را به این راه هدایت کردید؟!

او تعریف می کرد که در آستانهٔ عملیات آفتاب، اعضای شورا از قرارگاه سردار دیدن می کردند و سپس هرکدام سخنانی ایراد کردند. وقتی نوبت به کاظم رسید، گفت: «من چیز زیادی برای گفتن ندارم» و سپس دستی به ریش سفیدش کشید و ادامه داد: «تنها آرزویم اینست که روزی بتوانم این ریش سفید را در راه این جنبش و رهبری گلگون کنم». خوشا به سعادتش.

چه خوب شد که بالاخره یکی توی این خانواده باقرزاده پیدا شد که الحمدالله از عقل و شعور کافی برخوردار است و درست و غلط را برایمان تشخیص می دهد. واقعاً اگر به خاطر قلب بشر دوست شما نبود که هر بار این طور برای مرگ عزیزان (و شاید هم برای مرگ عمو خاتمی!) این طور به تاپ تاپ نمی افتاد و اگر رهنمودهای خردمندانه و اصولی سیاسی و مسالمت‌آمیز مغز متفکر و چهرهٔ آگاه و روشنی مثل شما نبود، من «خردسال» که اگر اشتباه نکنم «برخلاف میل خودم» به خاطر انگیزه های «شهادت طلبانه» و تحت تأثیر «ایدئولوژی مرگ» که به طور مستمر و روزانه از در و دیوار و تلویزیون سوئد طی ۸سال در من تزریق می شد، ۴سال پیش در سن ۱۸ سالگی، «از روی ناآگاهی»، به ارتش آزادیبخش پیوستم، چطور می توانستم درست را از غلط تشخیص دهم؟!

در پایان به خاطر همهٔ فحشهای نداده، خیلی خیلی معذرت می خواهم، امیدوارم که روزی بتوانم حضوری، اوج احساسات و علاقه ام را نسبت به شما عموی بزرگوار نشان دهم. به امید آن روز

علی باقرزاده ـ ۲۶مرداد ۸۱

حسین باقرزاده در سایتها و روزنامه های رژیم داعیهٔ دلسوزی برای «بستگان نزدیک» خود که «در خطر مرگ» هستند کرده و گفته است «حملهٔ احتمالی مجاهدین به رژیم» تاچه حد نگران کننده و اضطراب آور است و «ایرانیان آزاده» و «انسان دوست» باید «برای جلوگیری از این فاجعه دست به کارشوند».

چطور شد کسی که به قول خودش «۱۴سال» است، هیچ اطلاعی از «بستگان» خود ندارد علیرغم همهٔ اتفاقات و حوادث این سالها و عملیات تروریستی رژیم در عراق و بمبارانهای هوایی و حتی بعد از موشکباران قرارگاههای ارتش آزادیبخش (که «بستگان» او هم در آن حضور داشتند) توسط رژیم ددمنش آخوندی، هیچ گونه «نگرانی» و «اضطراب» بروز نداد و به ناگهان با اوج گرفتن روند سرنگونی رژیم، پا به میدان گذاشته ومدعی «حقوق بشر» و «انسان دوستی» و «سلامت جان بستگان» خود شده است؟!

واضح است که «نگرانی» و اضطراب «شدید» چیزی جز ترس از سرنگونی محتوم رژیم آخوندی نیست و بی دلیل نیست که شیادانه تلاش کرده ایدئولوژی عشق و رهایی مجاهدین و ارزشهای ناب و انقلابی آن را هم چون نبرد مسلحانه و شهادت و عملیات مقدس فدایی و... که همگی رمز بقا و پایداری مجاهدین و مقاومت ایران در این سالها ی پرفراز و نشیب بوده و حقانیت خود را مثل روز روشن به اثبات رسانده است، به خیال خودش زیر علامت سؤال برده و آن را «ایدئولوژی مرگ» توصیف کرده و همردیف ایدئولوژی ظلمت و تباهی آخوندها قرار داده و از اعدام انقلابی مشروع و به حق جلاد اوین به جوش آمده و آن را «زیرپا گذاشتن حقوق ستمدیدگان»! عنوان کرده است.

چاپ مقالات کلیشه یی در روزنامه های رژیم و سایتهای اطلاعات آخوندی و دفاع از قصاب خونخوار اوین و همخوانی با سمفونی وزارت اطلاعات هیچ جای شبهه و ابهامی برای هویت کثیف این ابزار دست وزارت اطلاعات باقی نمی گذارد.

وی هم چنین گفته است: «بیش از ده تن از برادرزاده ها و خواهرزاده های من، که در آن موقع (فروغ) کودکانی بیش نبودند، به سن رشد رسیده اند و علیرغم میل خود به عراق انتقال یافته اند».

لازم می دانم که این جا تصریح کنم من که کم سن ترین آنها باشم در سن ۲۰سالگی و در اوج آگاهی و اختیار در حالی که در بهترین شرایط آسایش و رفاه زندگی می کردم، داوطلبانه و مصرانه با درك كامل شرایط، این راه پرافتخار را انتخاب کردم و تا ابد هم به آن مفتخر هستم که بهترین و شایسته ترین تصمیم زندگیم راگرفتم. آرمان مجاهدین را آرمان خود می دانم و اگر هم روزی افتخار شهادت در این راه نصیب من شود فقط باردیگر حقانیت و پویندگی این راه مهر می شود.

من به عنوان یک عضو خانوادهٔ باقرزاده که لباس شرف و افتخار ارتش آزادیبخش را به تن کرده ام و راه و ایدئولوژی مجاهدین را برگزیده ام صراحتاً اعلام می کنم که حسین باقرزاده مایهٔ ننگ ماست. چرا که تا خرخره در همدستی و همنوایی با وزارت اطلاعات بوده و به همین خاطر دست درخون مجاهدین دارد.

اما روزی می رسد که طنین گامهای استوار و آهنین ارتش آزادیبخش به خاك میهن برسد و آن گاه خواهی دید که ارتش آزادی، پیشاپیش خلق ستمدیدهٔ ایران چگونه ریش و ریشهٔ رژیم آخوندها را سوزانده و آن را به زباله دان تاریخ بیفکند. به امید آن روز.

مرگ بر تمامیت رژیم آخوندی
ننگ بر مزدوران و دم و دنبالچه های آن
درود بر رهبران عقیدتیم مسعود و مریم

حنیف باقرزاده ـ ۲۹ مرداد۸۱